نگاه

اهریمن مطلق گرایی

شهرام امیرپور سرچشمه

آندره ژید می‌گوید: «هرگاه ملاوه دهن باز می‌کند، نبوغ سخن می‌گوید». رمان «راه شاهی» به‌همراه «فاتحان» و «سرنوشت بشر» سه رمانی هستند که آندره مالرو از تجربه سفرهایش به شرق دور نوشته است. او کتاب «فاتحان» را در ۱۹۲۸ و «راه شاهی» را در ۱۹۳۰ منتشر کرد که هر دو با موفقیت‌های بزرگی همراه شده بودند. «فاتحان» داستانی در قالب متعارف نیست، اسلوب خاصی دارد و پیچیده است. بعد از این کتاب در ۱۹۳۰ رمان «راه شاهی» به چاپ رسید. این رمان از لحاظ سبک و مطالب تفاوت‌های اساسی با رمان قبل از خود داشت. در ۱۹۳۳ رمان «سرنوشت بشر» از مالرو به چاپ رسید که تمامی ویژگی‌های یک رمان عالی در آن به چشم می‌خورد و برای او جایزه «گنکور ادبی» را به ارمغان آورد. ماجرای هر سه این رمان‌ها در شرق دور می‌گذرد.

آندره مالرو رمان «راه شاهی» را با الهام از حوادث واقعی نوشته است. در میان سال‌های ۱۸۴۰ تا ۱۹۰۰ دولت استعماری فرانسه در حال فتح اراضی «هند و چین» و «میانمار» و «کامبوج» بود. در ژوئن سال ۱۸۸۳ مردی به نام «مایرنا» که از سرنوشت حیرت‌انگیز و باورنکردنی خود بی‌خبر بود، شهر «پاریس» را به مقصد «جاوه» ترک کرد و از آنجا به شرق دور رفت و با سودای پادشاهی مناطق بدوی کامبوج پس از نبردهای طولانی و تقریبا سرتاسر قلمرو قبایل وحشی و آدم‌خوار را مسخور یا متکوب کرد و خود را شاه «سدانگ» خواند. آندره مالرو در تمام دوران کودکی داستان‌های مربوط به «مایرنا» و شخصی انگلیسی به نام «بروک» را ـ که فاتح اولیه سنگاپور بود و بقیه کسانی که در شرق دور مثل او توانسته بودند به خواسته خود برسند ـ می‌خوانده است.

مالرو کوچک با این داستان‌ها که در مجلات و روزنامه‌های آن زمان فرانسه انعکاس زیادی داشت، بزرگ شده بود. مالرو در ۲۵ سالگی رمان «راه شاهی» را تحت‌تاثیر سرنوشت حیرت‌انگیز «مایرنا» و نیز تجارب شخصی خود نوشت و سال‌ها بعد در هنگام پیری کتابی تحت‌عنوان «سلطنت شبح» بر اساس داستان زندگی مایرنا نوشت و در صفحه اول آن جمله‌ای از «کیوم آپولینر» را که ارتباط مستقیم با داستان مایرنا داشت، درج کرد: «انسان‌هایی در جهان هستند که هم‌طراز سرنوشت خود نیستند».

«بروک» قهرمان کتاب، فرمانروای عده‌ای از قبایل بومی وحشی «سیام» است که در پی یافتن پول برای خرید تفنگ و مسلح کردن مردان قبایل تحت امرش در دل جنگل‌ها است تا به این طریق بتواند جلوی ورود سربازان دولت فرانسه را به آن مناطق بگیرد. در این میان شخصی به نام «کلود» که به دنبال سنگ‌های حجاری‌شده معابد قدیمی تمدن «خمر» است، «بروک» را متقاعد می‌کند که با پیدا کردن معابد قدیمی و فروش آن سنگ‌ها به پول مورد‌نیاز خود دست یابند.

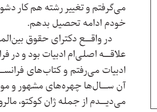

«راه شاهی»، یک عصیان و طغیان است. عصیان در برابر نظم موجود جهان در آن موج می‌زند؛ نعره می‌زند و انسان را خبره و رایج است. ـ نیز مخصوصی که مختص به خود نویسنده است، که درک آن حتی برای فرانسویان‌زبانان هم کمی پیچیده و مشکل است. اگر کتاب را با فضایی کمی سنگین می‌خوانید به دلیل سبک مالرو در داستان‌نویسی و ترجمه بسیار خوب او کتاب است که مترجم توانسته این سبک را رعایت کند و به بهترین شکل ممکن به فارسی برگرداند. سیروس کذاء، مترجم کتاب پیش از این، دو داستان «فاتحان» و «سرنوشت بشر» از مالرو را به فارسی برگردانده است و ترجمه‌های قابل و آشنا به مالرو است. از این رو در کبودرا آشفته‌بازار ترجمه کتاب‌های خارجی این کتاب از لحاظ سبک، سبک و نوع ترجمه می‌تواند نمونه‌ای برای مترجمان تازه‌کار باشد.

دکترمحمدعلی اسلامی‌نوشتن در جلد سوم کتاب «روزها» (ص۱۴۹) می‌نویسد: «ذکا، شش ماهی پیش از من به پاریس آمده بود. گذشته از آن، در خود تهران هم یک فرانسه‌دان قابل بود و از این بابت می‌شد به او تکیه کرد...». صحبت از دکتر سیروس ذکا، است؛ یکی از مترجمان قدیمی ایران که به‌همراه عده‌ای دیگر از دوستان و همکارانش، ملقب به نسل طلایی ترجمه ایران شده‌اند؛ نوشته دکتر نددوشن هم مربوط به سال ۱۹۵۰ است که ذکا، شش سال پس از آن را برای تحصیل در فرانسه گذراند و در آن مدت، دانش زبان فرانسه‌اش را بیش از بیش ارتقا داد. سیروس ذکا، که مثل برخی دیگر از نویسندگان و مترجمان هم‌طراز خود، کارش را با مجله «سخن» به سردبیری دکتر خانلری آغاز کرد، به گواه آثارش و نیز گفته‌های برخی مترجمان بزرگ هم‌نسل خود نظیر مترجم بزرگ، مرحوم رضا سیدحسینی، از متبحرترین زبان‌دانان فرانسه و توانا‌ترین مترجمان ایرانی بوده است. از نشانه‌های آن همین بس که از ابتدا به‌سراغ ترجمه آثار آندره مالرو رفت؛ نویسنده‌ای که از نظر خود فرانسوی‌زبانان، آثارش از نظر دشواری و پیچیدگی متن، جزء مشکل‌ترین و سخت‌خوان‌ترین آثار ادبیات معاصر فرانسه است و کمتر مترجمی جرئت نزدیک‌شدن به آنها را دارد. ذکا، کلا هفت اثر از مالرو را به فارسی برگردانده که از آن میان دو کتاب در دست انتشار است. کتابی هم ترجمه کرده درباره مالرو و آثارش به نام «مالرو؛ نوشته» کاتون پیکون». از جمله ترجمه‌های دکتر ذکا، می‌توان به «سرنوشت بشر»، «آینه اوهام» با «ضدخاطرات، جلد دوم»، «وسوسه غرب»، «فاتحان»، همه از مالرو، و «ماندهای زمینی»، «دخمه‌های والتیکان» از آندره ژید و «حمله به آسیاب» از امیل زولا؛ «روانشناسی تجربی»، «ادبیات هند»، و... به‌علاوه چندین داستان کوتاه اشاره کرد. از او در یکی دو سال اخیر چند کتاب جدید منتشر یا بازنشر شده از جمله «راه شاهی» نوشته مالرو و «داستایفسکی» نوشته آندره ژید، هر دو در نشر ناهید، «دخمه‌های والتیکان»، بازنشر از انتشارات فرهنگ جاوید و بازنشر ویرایش جدید «ماندهای زمینی» در نشر چاپی. این مترجم که به‌علاوه، همه چیزهایی هم که نوشته درست است. آل‌احمد و دارویش از نسلند این موضوع متعجب شدند. آقای داریوش گفت که «من از نسخه انگلیسی آنچه کرده‌م». در مورد آقای آل‌احمد هم باید یکویم در اینکه نویسنده خوبی بود و قلم توانایی داشت شکی نیست. ولی فرانسه را نمی‌تواند کار زید را ترجمه کند بلد نبود. البته من بعدها با آنها دوست شدم. خود آل‌احمد من را به مجله‌اش دعوت کرد، اسمش «کیهان ماه» بود و قرار بود با همکاری موسسه کیهان منتشر شود.

من مدتی که در فرانسه بودم کتاب «وسوسه غرب» مالرو را ـ که خیلی از آن خوشم آمد بود ـ ترجمه کرده بودم. این را به آل‌احمد گفتم و او با اشتیاق گفت که «آن را به من بده تا به‌تدریج در مجله‌ام چاپ کنم و در آخر هم به‌صورت کتاب منتشرش می‌کنیم». من هم با خوشحالی قبول کردم و البته حق‌التحریری در بین نبود. اما کیهان ماه دو شماره بیشتر منتشر نشد! چون آل‌احمد با مسئولان کیهان دعوا کرد و خلاصه مجله تعطیل شد. بعدها برادر آل‌احمد سراغ من آمد و اظهارتمایل کرد که «وسوسه غرب» را چاپ کند که سال ۱۳۴۱ چاپ شد و البته چاپ خوبی از کار درنیامد و به‌خاطر اینکه کیهان حق کتاب را متعلق به خود می‌دانست مانع بخشش بنده شد، تا اینکه درنهایت در سال ۸۶ تجدیدچاپ شد. خلاصه در آن زمان، همزمان با کارم در کامیساک و بعدها در وزارت خارجه ـ به‌جز زمان‌هایی که به ماموریت خارج می‌رفتم، با مجله سخن همکاری می‌کردم. نقد کتاب و نقاشی و فیلم می‌نوشتم و مقالاتی ترجمه می‌کردم درباره هنر و نویسندگان مطرح جهان و گاهی داستان‌های کوتاه و شعر. یادم است اولین داستانی که آنجا ترجمه کردم داستانی بود از چوخوف. در کل ۴ سال با مجله سخن همکاری داشتم؛ از سال ۱۳۳۶ تا ۱۳۴۵.

حدود بیست داستان کوتاه برای سخن ترجمه کردم که الان می‌خواهم همه‌شان را در قالب یک کتاب چاپ کنم. یکی از آن، مجله «جهان نو» هم از اواخر دهه ۱۳۲۰ کار می‌کردم و یادم است آن ایام در منزل آقای علی کسمایی با برخی دوستان و آشنایان نظیر آقایان اسلام‌نودش، محمد کسمایی، ایرج افشار، محمدعلی محجوب و... به‌صورت هفتگی جلساتی داشتیم و درباره ادبیات و موضوعات مختلف صحبت می‌کردیم، و خب آن زمان اکثرا کرایشات چپی هم داشتیم. باید یکویم در «جهان نو»، آقای مرتضی کیوان هم حضور داشت، و در واقع شخصیت اصلی و حقوقه واصل ما بود و باید یکویم انسان شریف و بزرگی بود و به نظر من صرفا به‌خاطر انسانیت و انسان دوستی‌اش او را کشتند (در سال ۱۳۳۳). یکذریم. به هر حال، بعدها (اواسط دهه ۱۳۴۰) ازدواج کردم و به‌همراه همسرم برای ماموریت به سفارت ایران در رومانی رفتم و بعدها هم به فرانسه رفتم که تا اینجا ماجرا ادامه داشت. پس از انقلاب، هر روز بعدازظهرها برای ترجمه کتاد مترجم در وزارت خارجه تدریس می‌کردم تا اینکه در سال ۱۳۷۳ بازنشسته شدم.

ژندپیاد مترنس کیوان، که نامه‌نگاری‌شان با مرحوم مصطفی فرزانه چند سال پیش در ایران منتشرشد، درپکی از این نامه‌ها ذکر خیری هم از شما می‌کند. به هر حال آن‌طورکه گفتید، «وسوسه غرب» آندره مالرو اولین کتابی بود که ترجمه کردید؛ کتابی که شامل نامه‌نگاری بین دو نفر است و انتقادی از فرهنگ غرب. لطفا درباره این دو نفر و کلا این کتاب بگویید.

والا یک یکویم که این دو نفر در واقع خود مالرو هستند، یعنی آدم‌های خیالی نیستند. مالرو علاوه‌بر غرب و فلسفه و فرهنگ غرب، شرق و فرهنگ و ادیان چین و هند و کلا شرق را خوب می‌شناخت و نیز از اختلاف‌های که غربی‌ها و خصوصا فرانسوی‌ها به این مناطق روا داشته بودند رنج می‌کشید. بله، این دو نفر، هر دو خود مالرو هستند. یکی از آنها یک چینی است که به اروپا سفر کرده و از فرهنگ این قاره انتقاد می‌کند و دیگر فرانسوی‌ای که چین آمده و از ایرادهای فرهنگ شرقی می‌گوید. مالرو در قالب دو شخصیت. انتقدهایش را مبنی بر محاسن و معایب فرهنگ‌های شرق و غرب بیان می‌کند. نکته‌ای که کلا درباره پرسوناژهای آثار مالرو بگویم این است که همه این شخصیت‌ها، حتی گاه زن هم میانشان باشد، خود مالرو هستند. یعنی همه قهرمان، هر ضدقهرمان و کلا همه پرسوناژها، نماینده بخش‌هایی از شخصیت و افکار و احساسات خود مالرو هستند؛ افکار و احساساتی که گاه متضاد و متضاد هستند. برخی که خوب مالرو را می‌شناسند، او را به یکی از نیمه‌خیابان یونانی نام‌برده «پروته» (پروتوس) تشبیه می‌کنند که در هر لحظه می‌توانست چهره یک شخصیت تازه را به خود بگیرد؛ درنتیجه، نظامی، مدرن، در کنار و حتی جانور. یعنی مالرو، می‌توانست به جلد هر پرسوناژ و موجودی که می‌خواست فرو رود. در «وسوسه غرب»، مالرو در عین اشاره به محاسن غرب، ایرادهای آن را نیز برمی‌شمارد و با رویکرد انتقادی به تجارب اروپا نگاه می‌کند. این کتاب با وجود حجم کم‌اش، منعکس‌کننده بسیاری از اندیشه‌های مالرو است. البته او با «سرنوشت بشر» معروف شد؛ کتابی که جایزه گنکور را نصیب او کرد و معروف‌ترین رمان او هم است.

کلا به در ایران، بعد از انقلاب منتشر شد...

بله، البته من قبل از انقلاب ترجمه‌اش کرده بودم و قرار بود انتشارات امیرکبیر آن را منتشر کند، اما بعد از انقلاب، امیرکبیر مدتی تعطیل شد و ترجمه من را که به‌صورت دست‌نوشته بود، مرحوم آقای علیرضا حیدری، که مدیر انتشارات خوارزمی بود، به‌شکل تصادفی آن را در میان آرشیو امیرکبیر پیدا کرد و با من در میان گذاشت و اظهارتمایل کرد که آن را چاپ کند، که چاپ تورمتیری از کار درآمد. من اصولا از شکل و فرم خط کتاب‌های انتشارات خوارزمی خیلی خوشم نمی‌آید، چراکه سلیقه ما بدون تصویر و طراحی اضافه است.

این کتاب تاثیری است بر کرایش‌های کمونیستی مالرو در اوایل دهه ۱۹۳۰، که البته به‌تدریج رنگ باخت.

بله. «سرنوشت بشر» سومین رمان از سه‌گانه مالرو است که داستانش در شرق دور می‌گذرد. اولی «فاتحان» و دومی «راه شاهی» است که آنها را خواندم. کتاب آخر هم، «سرنوشت بشر»، درباره انقلاب کمونیستی ناکام چین در ۱۹۲۵ و چند جریک کمونیست. کمونیست‌هایی که می‌خواستند کمونیسم را اینجا به چین بیاورند. می‌خواهم ژنرال «چیان کای چک» را بکشند. چین در این رمان خود مالرو است که در ابتدا گرایشات کمونیستی داشت و حتی به‌شوروی سفر کرد. اما وقتی واقعیت آنجا را دید و فهمید که خلاصه اینکه زبان فرانسه من در آنجا تکمیل شد و علاوه بر زبان رسمی و کتابی که از قبل می‌دانستم، به زبان محاوره‌ای هم مسلط شدم. وقتی به ایران برگشتم، چند سال به‌عنوان مترجم در شرکت مهندسی «دانمارکی «کامیساک» که در ایران راه‌سازی می‌کرد استخدام شدم. ولی به‌خاطر رشته‌ام قاعدتا باید در وزارت خارجه استخدام می‌شدم که نهایتا بعد از قبول شدن در امتحان ورودی، در این وزارتخانه مشغول به کار شدم و بعد از چند سال و گذراندن امتحان مخصوص، شدم دیپلمات.

درباره همکاری‌تان با مجلات ادبی به‌ویژه مجله جریان‌ساز «سخن» بیشتر بگویید.

وقتی در فرانسه بودم دکتر خانلری هم برای تکمیل رساله‌اش به فرانسه آمده بود و مدتی در آنجا با هم بودیم. البته ایشان سه سال زودتر از من به ایران برگشتند. وقتی به ایران آمدم، با توجه به دوستی که با او داشتم و علاقه‌ام به ادبیات، به مجله سخن رفتم و همکاری‌ام به‌عنوان نویسنده و مترجم با این مجله‌ام آغاز شد. یکی از خاطراتی که از آن زمان به یاد دارم مربوط به نقدی است که درباره یکی از ترجمه‌های آقایان جلال آل‌احمد و پرویز داریوش نوشتم. آنها «ماندهای زمینی» آندره ژید را ترجمه کرده بودند. ولی یک ترجمه خراب، (مدتی بعد خودم آن را ترجمه کردم). من نقدی در مجله نوشتم مبنی بر اینکه آن مجله‌ام آغاز را درست بلد نیست و داریوش هم که اصلا مترجم انگلیسی بود. خلاصه با تطبیق ترجمه با متن اصلی، نشان دادم که ترجمه آنها پر از ایراد است. این نقد مثل بمب ترکید و انعکاس زیادی داشت. آل‌احمد و داریوش که من را نمی‌شناختند، با توجه به اختلافاتی که از قبل با دکتر خانلری داشتند، می‌گفتند این نقد را خود خانلری برای خراب‌کردن ما نوشته و نام «سیروس ذکاء»، جعلی است که خانلری بالای مقاله گذاشته. از قضا یکی از دوستان من که با آنها در تماس بود، این را شنیده بود و با اعتراض به آنها گفته بود که سیروس ذکا، دوست من است و تازه از فرانسه آمده و این مطلب را او نوشته و ربطی به خانلری و دشمنی او با شما ندارد و به‌علاوه، همه چیزهایی هم که نوشته درست است. آل‌احمد و داریوش از شنیدن این موضوع متعجب شدند. آقای داریوش گفت که «من از نسخه انگلیسی ترجمه کرده‌م». در مورد آقای آل‌احمد هم باید یکویم در اینکه نویسنده خوبی بود و قلم توانایی داشت شکی نیست. ولی فرانسه را نمی‌تواند کار زید را ترجمه کند بلد نبود. البته من بعدها با آنها دوست شدم. خود آل‌احمد من را به مجله‌اش دعوت کرد، اسمش «کیهان ماه» بود و قرار بود با همکاری موسسه کیهان منتشر شود.

من مدتی که در فرانسه بودم کتاب «وسوسه غرب» مالرو را ـ که خیلی از آن خوشم آمد بود ـ ترجمه کرده بودم. این را به آل‌احمد گفتم و او با اشتیاق گفت که «آن را به من بده تا به‌تدریج در مجله‌ام چاپ کنم و در آخر هم به‌صورت کتاب منتشرش می‌کنیم». من هم با خوشحالی قبول کردم و البته حق‌التحریری در بین نبود. اما کیهان ماه دو شماره بیشتر منتشر نشد! چون آل‌احمد با مسئولان کیهان دعوا کرد و خلاصه مجله تعطیل شد. بعدها برادر آل‌احمد سراغ من آمد و اظهارتمایل کرد که «وسوسه غرب» را چاپ کند که سال ۱۳۴۱ چاپ شد و البته چاپ خوبی از کار درنیامد و به‌خاطر اینکه کیهان حق کتاب را متعلق به خود می‌دانست مانع بخشش بنده شد، تا اینکه درنهایت در سال ۸۶ تجدیدچاپ شد. خلاصه در آن زمان، همزمان با کارم در کامیساک و بعدها در وزارت خارجه ـ به‌جز زمان‌هایی که به ماموریت خارج می‌رفتم، با مجله سخن همکاری می‌کردم. نقد کتاب و نقاشی و فیلم می‌نوشتم و مقالاتی ترجمه می‌کردم درباره هنر و نویسندگان مطرح جهان و گاهی داستان‌های کوتاه و شعر. یادم است اولین داستانی که آنجا ترجمه کردم داستانی بود از چوخوف. در کل ۴ سال با مجله سخن همکاری داشتم؛ از سال ۱۳۳۶ تا ۱۳۴۵.

حدود بیست داستان کوتاه برای سخن ترجمه کردم که الان می‌خواهم همه‌شان را در قالب یک کتاب چاپ کنم. یکی از آن، مجله «جهان نو» هم از اواخر دهه ۱۳۲۰ کار می‌کردم و یادم است آن ایام در منزل آقای علی کسمایی با برخی دوستان و آشنایان نظیر آقایان اسلام‌نودش، محمد کسمایی، ایرج افشار، محمدعلی محجوب و... به‌صورت هفتگی جلساتی داشتیم و درباره ادبیات و موضوعات مختلف صحبت می‌کردیم، و خب آن زمان اکثرا کرایشات چپی هم داشتیم. باید یکویم در «جهان نو»، آقای مرتضی کیوان هم حضور داشت، و در واقع شخصیت اصلی و حقوقه واصل ما بود و باید یکویم انسان شریف و بزرگی بود و به نظر من صرفا به‌خاطر انسانیت و انسان دوستی‌اش او را کشتند (در سال ۱۳۳۳). یکذریم. به هر حال، بعدها (اواسط دهه ۱۳۴۰) ازدواج کردم و به‌همراه همسرم برای ماموریت به سفارت ایران در رومانی رفتم و بعدها هم به فرانسه رفتم که تا اینجا ماجرا ادامه داشت. پس از انقلاب، هر روز بعدازظهرها برای ترجمه کتاد مترجم در وزارت خارجه تدریس می‌کردم تا اینکه در سال ۱۳۷۳ بازنشسته شدم.

ژندپیاد مترنس کیوان، که نامه‌نگاری‌شان با مرحوم مصطفی فرزانه چند سال پیش در ایران منتشرشد، درپکی از این نامه‌ها ذکر خیری هم از شما می‌کند. به هر حال آن‌طورکه گفتید، «وسوسه غرب» آندره مالرو اولین کتابی بود که ترجمه کردید؛ کتابی که شامل نامه‌نگاری بین دو نفر است و انتقادی از فرهنگ غرب. لطفا درباره این دو نفر و کلا این کتاب بگویید.

والا یک یکویم که این دو نفر در واقع خود مالرو هستند، یعنی آدم‌های خیالی نیستند. مالرو علاوه‌بر غرب و فلسفه و فرهنگ غرب، شرق و فرهنگ و ادیان چین و هند و کلا شرق را خوب می‌شناخت و نیز از انتقادهایی که غربی‌ها و خصوصا فرانسوی‌ها به این مناطق روا داشته بودند رنج می‌کشید. بله، این دو نفر، هر دو خود مالرو هستند. یکی از آنها یک چینی است که به اروپا سفر کرده و از فرهنگ این قاره انتقاد می‌کند و دیگر فرانسوی‌ای که چین آمده و از ایرادهای فرهنگ شرقی می‌گوید. مالرو در قالب دو شخصیت. انتقدهایش را مبنی بر محاسن و معایب فرهنگ‌های شرق و غرب بیان می‌کند. نکته‌ای که کلا درباره پرسوناژهای آثار مالرو بگویم این است که همه این شخصیت‌ها، حتی گاه زن هم میانشان باشد، خود مالرو هستند. یعنی همه قهرمان، هر ضدقهرمان و کلا همه پرسوناژها، نماینده بخش‌هایی از شخصیت و افکار و احساسات خود مالرو هستند؛ افکار و احساساتی که گاه متضاد و متضاد هستند. برخی که خوب مالرو را می‌شناسند، او را به یکی از نیمه‌خیابان یونانی نام‌برده «پروته» (پروتوس) تشبیه می‌کنند که در هر لحظه می‌توانست چهره یک شخصیت تازه را به خود بگیرد؛ درنتیجه، نظامی، مدرن، در کنار و حتی جانور. یعنی مالرو، می‌توانست به جلد هر پرسوناژ و موجودی که می‌خواست فرو رود. در «وسوسه غرب»، مالرو در عین اشاره به محاسن غرب، ایرادهای آن را نیز برمی‌شمارد و با رویکرد انتقادی به تجارب اروپا نگاه می‌کند. این کتاب با وجود حجم کم‌اش، منعکس‌کننده

گفت‌وگو با **سیروس ذکاء**، به‌مناسبت انتشار رمان «راه شاهی» مالرو و کتاب‌های دیگرش

فکرمی‌کردند «سیروس ذکاء» جعلی است

ونداد الوندی‌پور

عکس: امیر حجدی شرق

راه شاهی . آندره مالرو . نشر ناهید

مواجهه با مرگ

در بین آثار آندره مالرو، ماجرا و حوادث سه رمان در آسیا می‌گذرد. رمان‌های «فاتحان» و «راه شاهی» که سال ۱۹۲۸ و ۱۹۳۰ منتشر شد، دومی «راه‌شاهی» است در ۱۹۳۰ و آخری هم «سرنوشت بشر» نام دارد که در ۱۹۳۳ منتشر شد و جایزه ادبی گنکور را هم به دست آورد. هر سه این رمان‌ها را سیروس ذکاء به فارسی ترجمه کرده و از این بین ترجمه او از «راه‌شاهی» مدتی پیش توسط نشر ناهید به چاپ رسید. مالرو در سال‌های جنگ جهانی با سمت سفارت کرد به اولین سفرش در سال ۱۹۲۳ بود و هدف از آن، هم تحقیقاتی درباره «هند چین» بود و هم به‌دست‌آوردن حجاری‌هایی از معابد قدیمی کامبوج. رمان «راه‌شاهی» حاصل این سفر مالرو است. سفری که قرار بود یک‌ماه طول بکشد اما در طول سفر اتفاقاتی پیش می‌آید که برنامه او را دچار تغییر بسیار می‌کند و به فرجاً سفر کرد به سفر بدلیل آنچه خود بعدها توطئه نامیده بازداشت و محاکمه شد و پنج سال بعد از محاکمه‌اش «راه‌شاهی» را منتشر کرد. «راه‌شاهی» به لحاظ سبکی و موضوعی که به آن پرداخته شده کاملا متفاوت از رمان «فاتحان» است که دو سال پیش از «راه‌شاهی» به چاپ رسیده بود و از این نظر منتقدان و خوانندگان نظرات متفاوتی درباره «راه‌شاهی» داشتند و عده‌ای این رمان را کاملی به عقب تلقی کردند. مالرو در «راه‌شاهی»، مسئله مرگ و مواجهه انسان با آن و تلاش‌های او برای فرار از مرگ را دستمایه داستانش قرار داده است. مالرو در سفرهایش به آسیا و منطقه هندوچین، علاوه بر اینکه منابع زیادی برای نوشتن داستانش را فراهم می‌کرد، شاهد وضعیت رقت‌بار بومیان آن مناطق هم بود. همین مسئله باعث شد تا مالرو براساس تعهدی که در خود احساس می‌کرد به مبارزه‌ای تمام‌عیار علیه استعمار بپردازد و برای آگاهی‌رسانی به بومیان آن مناطق روزنامه‌هایی نیز منتشر کرد.

آنچه در شوروی حاکم است، استبداد و استالینیسم است، مثل بسیاری از اندیشمندان آن زمان که در ابتدا به کمونیسم جذب شده بودند. از آن فاصله گرفت و به دشمن سیاست‌های استالین تبدیل شد. شخصیتی هم در این کتاب هست به نام «زیرو» که استاد دانشگاه است و حدود چهل سال بعد، مالرو در جایی گفت که «الگوی من برای خلق کاراکتر زیرو، آندره ژید بوده است». که ژید هم در ابتدا به شوروی گرایش داشت ولی بعد از سفر به آنجا، به منتقد جدی‌اش تبدیل شد.

شما چندین کتاب از مالرو ترجمه کرده‌اید، به‌علاوه کتاب «مالرو؛ نوشته «کاتون پیکون» که درباره آثار مالرو است. چه شد که به سمت این نویسنده جذب و به او علاقه‌مند شدید و بیگیرانه به ترجمه آثارش پرداختید؟

من از اولین کتابی که از مالرو در فرانسه خواندم، متوجه شدم که او علاقه زیادی به شرق دارد، به‌خصوص ایران. او اصفهان را یکی از زیباترین شهرهای دنیا می‌خواند و حتی در دهه ۱۹۲۰ در یکی مباحثات نوشتاری‌اش با یکی از غربیانی که تبعش شرق را عقب‌مانده و محقر می‌خواند، گفته بود که در قرن ۱۶، عظمت فرانسه و دربار این کشور در برابر عظمت ایران و دیوان و حکومت آن محلسی از اعیار نداشت. در کتاب «سرزمین عجائب» که از کتاب‌های اولیه مالرو است نیز داستان کوتاهی است که در اصفهان می‌گذرد. این شوق‌گرایی و ایران‌دوستی دلیل اولی بود که توجه من را به کتاب‌های او که به‌زبان فرانسه بود، جلب کرد. اما دلیل اصلی این علاقه که بعدها کشف کردم، عمیق بودن فرانسه بزرگ شده‌اند و تحصیل کرده‌اند به من می‌گویند «ما صفحه اول کتاب مالرو را بخوانیم. کتاب را کنار می‌گذاریم. تو چگونه نوشتن مالرو را بخوانی و ترجمه کنی؟!» به هر حال برخی از کتاب‌هایش‌ها، آثار راحت‌خوان و آسان را ترجیح می‌دهند و سمت آثار دشوار نمی‌روند. و مالرو نویسنده‌ای نیست که بتوان به آنها بیشتفاوت کند.

تثر مالرو به چه ویژگی‌هایی دارد که خواندن و ترجمه‌اش را دشوار کرده است؟

یکی، طولانی بودن جمله‌ها است و فاصله بین اجزای جمله تو و در تو بودن جملات و عبارت‌کاب است که این می‌توانند در فهم جمله مشکل ایجاد کند و به‌خصوص، برگردان آن به فارسی با حفظ سبک نویسنده، کار بسیار دشواری است. زیرا می‌دانید نویسنده خودش در داستان و کلنجار دائمی قهرمانان با آن، از مشخصات اصلی این رمان است. تا پیش از مالرو، نویسنده‌ای نداشتیم که چهارپخش آن به شخصیت‌های مختلفی می‌پردازد که در عین خوانش‌بودن این مجموعه که «جمله به آسیاب» زولاست. «جمله به آسیاب» نه‌فقط بهترین داستان این مجموعه که شاید یکی از بهترین رمان‌های دوره زولا نیز است و از این حیث که تنها داستان کوتاه اوست، اهمیتی مضاعف دارد. زولا در «جمله به آسیاب» با ویژگی‌های ناتورالیستی‌ش، مسئله جنگ را مورد حمله قرار داد و خشونت و ارعاب جنگ را به تصویر کشید. زولا که همواره نسبت به مسائل اجتماعی حساسیت داشت و سیر تحولات جنگ تحت سلطه رمان‌های او را رصد می‌کرد، در این داستان نیز از اسامی دغدغه‌های اجتماعی‌اش به جنگ، کشتار و تبعات آن پرداخته است.

شما چندین کتاب از مالرو ترجمه کرده‌اید، به‌علاوه کتاب «مالرو؛ نوشته «کاتون پیکون» که درباره آثار مالرو است. چه شد که به سمت این نویسنده جذب و به او علاقه‌مند شدید و بیگیرانه به ترجمه آثارش پرداختید؟

من از اولین کتابی که از مالرو در فرانسه خواندم، متوجه شدم که او علاقه زیادی به شرق دارد، به‌خصوص ایران. او اصفهان را یکی از زیباترین شهرهای دنیا می‌خواند و حتی در دهه ۱۹۲۰ در یکی مباحثات نوشتاری‌اش با یکی از غربیانی که تبعش شرق را عقب‌مانده و محقر می‌خواند، گفته بود که در قرن ۱۶، عظمت فرانسه و دربار این کشور در برابر عظمت ایران و دیوان و حکومت آن محلسی از اعیار نداشت. در کتاب «سرزمین عجائب» که از کتاب‌های اولیه مالرو است نیز داستان کوتاهی است که در اصفهان می‌گذرد. این شوق‌گرایی و ایران‌دوستی دلیل اولی بود که توجه من را به کتاب‌های او که به‌زبان فرانسه بود، جلب کرد. اما دلیل اصلی این علاقه که بعدها کشف کردم، عمیق بودن

قهرمان عمل بیهوده

آندره ژید از مهم‌ترین و مهم‌ترین نویسندگان معاصر فرانسوی است که از سال‌های پیش به‌واسطه ترجمه‌های کف آ از او صورت گرفته در ایران شناخته شده است. «دخمه‌های والتیکان» از آنها مهم‌آندره ژید است که سیروس ذکا، آن را به فارسی ترجمه کرده است. ژید که عنوان یک نویسنده و مترجم شناخته می‌شود، او در این رمان عقایدی را به نقد کشیده که در آن زمان مسلم و بدیهی فرض می‌شدند اما ژید با نگاه انتقادی‌اش واهی‌بودن بسیاری از این مسلمات را نشان داده است. «دخمه‌های والتیکان» از پنج بخش تشکیل شده که چهارپخش آن به شخصیت‌های مختلفی می‌پردازد که در عین خواندن‌بودن‌شان به هم مرتبط‌اند. آندره ژید در این رمان قدرتی را مطرح کرده که مشهور به عمل بیهوده است و یکی از ادعه‌های قصه و قهرمان عمل بیهوده است. ژید در این کتاب، با لحنی طنزآمیز بحران‌ها و آشفتگی‌های اجتماعی و اخلاقی دوران معاصر و تاثیر این وضعیت در زندگی روزمره آدم‌ها را به تصویر کشیده است. سیروس ذکا، این کتاب را سال‌ها پیش به فارسی برگردانده بود اما مدتی پیش چاپ دیگری از آن با ویراستاری تازه و افزودن توضیحاتی جدید منتشر شد.

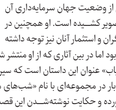

شب‌های ناتورالیسم

امیل زولا در سال‌های حیاتش کلار زیادی منتشر کرد که شاید مشهورترینشان مجموعه «خانواده روگن ماکار» باشد که در ۲۰ جلد نوشته شده است. زولا که نویسنده‌ای با عقاید سوسیالیستی بود، به‌جز این مجموعه ۲۰جلدی، رمان‌های دیگری هم نوشته که در هریک از آنها گوشه‌هایی از وضعیت جهان سرمایه‌داری از دوره وقوع تحولات صنعتی‌شدن اروپا را به تصویر کشیده است. او همچنین در بسیاری از آثارش به زندگی کارگران و استثمار آنان نیز توجه داشته است. زولا نویسنده پرکاری بود اما در بین آثاری که از او منتشر شده، تنها یک داستان کوتاه دیده می‌شود به «جمله به آسیاب» عنوان این داستان است که سیروس ذکا، آن را به فارسی برگردانده. این داستان نخستین‌بار در مجموعه‌های با نام «شب‌های مدان» منتشر شد. نام زولا در دوره‌ای نیست هم شده است. ژید در دورانی این رمان را نوشته که به اوج‌گیری سفر ژید و واقعیت‌های آن منطقه را از نزدیک مشاهده کرده بود. او در این رمان عقایدی را به نقد کشیده که در آن زمان مسلم و بدیهی فرض می‌شدند اما ژید با نگاه انتقادی‌اش واهی‌بودن بسیاری از این مسلمات را نشان داده است. «دخمه‌های والتیکان» از پنج بخش تشکیل شده که چهارپخش آن به شخصیت‌های مختلفی می‌پردازد که در عین خواندن‌بودن‌شان به هم مرتبط‌اند. آندره ژید در این رمان قدرتی را مطرح کرده که مشهور به عمل بیهوده است و یکی از ادعه‌های قصه و قهرمان عمل بیهوده است. ژید در این کتاب، با لحنی طنزآمیز بحران‌ها و آشفتگی‌های اجتماعی و اخلاقی دوران معاصر و تاثیر این وضعیت در زندگی روزمره آدم‌ها را به تصویر کشیده است. سیروس ذکا، این کتاب را سال‌ها پیش به فارسی برگردانده بود اما مدتی پیش چاپ دیگری از آن با ویراستاری تازه و افزودن توضیحاتی جدید منتشر شد.

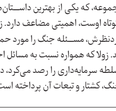

حمله به آسیاب . امیل زولا . نشر فرهنگ جاوید

مرور

داستان جهان

چکامه سربه‌داری

مارگارت اتوود، نویسنده، شاعر و مقاله‌نویس مشهور کانادایی است که تاکنون آثار متعددی منتشر کرده و جوایز متعددی هم برده است. او تاکنون بیش از سی‌وپنج اثر داستانی، مجموعه شعر و مقاله انتقادی نوشته که در سطح جهان مورد توجه قرار گرفته است. به‌تازگی رمانی از او با عنوان «بنلوپیاد» با ترجمه طهورا آیتی در نشر نی منتشر شده؛ رمانی که منبع اصلی برای نوشتنش، «اودیسه» هومر بوده است.